

## نظریه‌پردازی درباره‌ی تاریخ ایران

جواد موسوی‌خوزستانی

انقلاب‌هایی که با سرنگونی نظام سیاسی مستقر، به پیروزی می‌رسند، معمولاً تلاش می‌کنند دلایل وقوع خود را برای مخالفان و موافقان خود توضیح دهند. این توضیحات و نتیجه‌گیری‌های متعاقب آن، در بحبوحه‌ی سال‌های اولیه‌ی استقرار دولت و نظام سیاسی جدید، عموماً با احکام یقینی و در فرم‌ها و شعارهای قطعیت‌یافته ابراز می‌شود و دولت جدید حامی این استنتاجات، خود را به کاویدن ریشه‌ها و صحت و سقم نتیجه‌گیری‌ها ملزم نمی‌بیند. اما به تدریج که زمان می‌گذرد و التهاب و شور اولیه نیز فروکش می‌کند، این قطعیت در احکام و نتیجه‌گیری‌ها رنگ می‌بازد؛ چراکه ظهور مشکلات و تناقض‌های بازدارنده بر سر راه دموکراسی و پیشرفت کشور، به ناگزیر باعث طرح پرسش‌های تازه از سوی افکار عمومی می‌گردد. طبعاً پاسخ به پرسش‌های جدید، این بار نمی‌تواند به سهولت پاسخ‌های پیشین و با شعار و احکام قطعی و آیینی همراه باشد. در نتیجه رجوع به گذشته‌های دورتر و کاویدن ریشه‌ها برای فهم حال و حل معضلات پیش‌اروی جامعه، گریزناپذیر می‌شود؛ یعنی پژوهش‌گران و صاحبان اندیشه به سوی تحلیل و پژوهش‌های تاریخی سمت می‌گیرند. البته در کشور ما ایران، این سمت‌گیری با تأخیر صورت گرفت، زیرا بعد از پیروزی انقلاب و خشونت‌های متعاقب آن و به‌خصوص وجود هشت‌سال جنگ باعث شد که تا سال‌ها، بحثی جدی و گسترده درباره‌ی علل و بنیادهای وقوع انقلاب و موانع پیش‌اروی توسعه و دموکراسی شکل نگیرد.

گرچه متفکرانی بوده و هستند که در دوره‌ی معاصر، پژوهش‌های معتبر و مؤثری درباره‌ی تاریخ ایران و اسلام به انجام رسانده‌اند که "عبدالحسین زرین‌کوب"، "حبیب‌الله پیمان"، "امیرحسین آریان‌پور"، "احمد اشرف"، "ذبیح‌الله صفا"، "همایون کاتوزیان"، "مهرداد بهار" و ... از جمله‌ی پی‌گیرترین این پژوهندگان به‌شمار می‌روند ولی اقبال جامعه به تحقیقات ارزشمندی از این دست، عمدتاً پس از خاتمه‌ی جنگ است که ناگهان افزایش می‌یابد.

از سال‌های دهه‌ی هفتاد خورشیدی، هم افکار عمومی و هم اندیشمندان، سمت‌گیری خود را به آثار و پژوهش‌های تاریخی شتاب بخشیدند، در نتیجه ما از یک‌سو شاهد افزایش تقاضا برای خرید کتب تاریخی هستیم و از دیگر سو، گسترش و اعتلای نظریه‌پردازی درباره‌ی تاریخ ایران را مشاهده می‌کنیم. آثار و نوشته‌های تحلیلی از: "جواد طباطبایی"، "یرواند آبراهامیان"، "عزت‌الله سبحانی"، "کاظم علمداری"، "ماشالله آجودانی"، "حسن قاضی‌مرادی"، "علی رضاقلی"، "عباس ولی"، "صادق زیباکلام"، "احمد سیف"، "خسرو شاکری" و... از نمودهای برجسته‌ی این رویکرد به تاریخ در فرهنگ مکتوب ماست. در این سال‌ها کنش و گرایش به تاریخ حتی مرزهای ادبیات داستانی را نیز در می‌نوردد و بسیاری از نویسندگان جدی ادبیات را به ریشه‌کاوی تاریخ و جست‌وجوی هزارتوی آرزوها، روحیات و عادت‌های گذشته‌ی ایرانیان (و انعکاس این یافته‌ها در رمان‌های‌شان) ناگزیر می‌سازد.

اما از میان مجموعه‌ی پژوهش‌های تحلیلی درباره‌ی تاریخ ایران و اسلام، کتاب "چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت" (به قلم دکتر کاظم علمداری) با استقبال کم‌سابقه‌ای مواجه شده است. کاظم علمداری استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس است. وی در کتاب بحث‌انگیز خود تلاش دارد سطوح مختلفی از تاریخ ایران و اسلام را (از منظر جامعه‌شناسی سیاسی)، با منطقی تحلیلی-تطبیقی، به نقد بکشد. کاربست روش انتقادی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی در تبیین تحولات تاریخی، این امکان را برای نویسنده فراهم آورده تا دستگاه‌های مقوم نظم سیاسی کشور را با استحکام و ظرفیت بیش‌تری مورد بررسی قرار دهد.

چاپ چهارده‌بارگی این کتاب در مدت شش‌سالگی که از انتشار آن می‌گذرد، نشان‌دهنده‌ی علاقه و کنج‌کاوی اهل کتاب درباره‌ی پرسش بسیار پراهمیت پدیده‌ی عقب‌ماندگی ایران و لزوم کنکاش

علمی در این زمینه است. توضیحات نویسنده در این اثر نه تنها پاسخی قانع‌کننده، بلکه رهنمودی روشن برای مطالعات بیش‌تر در این زمینه است. تحلیل‌های علمی نویسنده از رخداد‌های تاریخی، چالش‌نظریه‌های متداول درباره‌ی عقب‌ماندگی ایران، بازنگری همراه با نگرشی انتقادی، و استناد به منابع فراوان تاریخی و تئوریک، از ویژگی‌های برجسته‌ی آن است. "چرا ایران عقب ماند..." صرفاً به توضیح پدیده‌ها و رخدادها بسنده نمی‌کند، بلکه به تحلیل (چرایی آن‌ها) می‌پردازد. به‌همین دلیل خواننده در این کتاب با ده‌ها نظریه‌ی جدید که برخی از آن‌ها برای نخستین‌بار منتشر شده، آشنا می‌گردد. نگرش نویسنده در این متن، کلان و ساختاری است، و روش تحقیق او انتقادی-تطبیقی. به‌همین خاطر ضمن نقد نظریه‌های پک‌سویه‌ی رایج، نویسنده عقب‌ماندگی ایران را پدیده‌ای "نسبی" دانسته و برای درک دلایل آن، فصل‌هایی را به چرایی پیشرفت غرب اختصاص داده است؛ زیرا نویسنده معتقد است که اولاً؛ آنچه بیش‌تر باید مورد توجه قرار گیرد و توضیح داده شود نه عقب‌ماندگی ایران، بلکه پیشرفت غرب است. دوم؛ بدون شناخت از معنای پیشرفت و علل آن در غرب، تعریف و بررسی عقب‌ماندگی ایران بی‌معنا است. به‌همین دلیل نویسنده در آغاز کتاب با ابهام‌زدایی معنایی، خواننده را با نظریه‌های مختلف توسعه آشنا می‌کند. هیچ کشوری نسبت به خود عقب‌مانده یا پیشرفته نیست. عقب‌ماندگی ایران تنها در برابر پیشرفت غرب معنا می‌یابد. ایران نسبت به کشورهای همسایه‌ی خود نه‌تنها عقب‌مانده نیست، بلکه پیشرفته‌تر نیز هست. به‌همین دلیل تأکید نویسنده بر آن است که توضیح دهد چرا ایران مانند غرب پیشرفت نکرده است. حال آن‌که تا قرن ۱۶ میلادی ایران از غرب عقب‌تر نبود. این یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی کتاب است.

دکتر علمداری در توضیح عقب‌ماندگی ایران به‌طور خاص و شرق به‌طور عام، و پیشرفت غرب، بر عواملی تکیه می‌کند که اراده‌ی انسان در آن "نقش ثانوی" دارد. او ضمن در نظر گرفتن نقش شخصیت‌های فرهنگ‌ساز و ارزش‌ساز در تاریخ، روند تحولات اجتماعی را عظیم‌تر از اراده‌ی افراد می‌داند. بسیاری در پاسخ علل عقب‌ماندگی شرق و پیشرفت غرب، صرفاً به عوامل انسان‌ساخته‌ای مانند دین و ارزش‌های فرهنگی تکیه می‌کنند و به نتیجه‌ی نادرست دین‌محوری می‌رسند. اگر دین را پدیده‌ای مکمل بر ویژگی‌های زندگی اجتماعی انسان بدانیم، آن‌گاه تنوع ادیان (به‌طور مثال دوگانگی اسلام در عربستان و بنگلادش) به ویژگی‌های ساختاری و حتی طبیعی جوامع برمی‌گردد. بسیاری نظریه‌های رایج این واقعیت را واژگونه می‌بینند و نتیجه می‌گیرند که اسلام مانع رشد ایران، و مسیحیت عامل رشد غرب بوده است. علمداری این استدلال بسیار رایج را سخت به چالش کشیده است؛ زیرا برآیند این نظریه‌ی نادرست نه‌تنها وارونه‌دیدن نقش جامعه و دین است، بلکه سر آخر به ناچار به نژادپرستی هم می‌رسد و پدیده‌ی طبیعی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی و دینی را به ذات انسان نسبت می‌دهد. علمداری اضافه می‌کند که گذشته از این خطای بینشی، این‌گونه نظریه‌ها قادر نیستند که علل عقب‌ماندگی بسیاری از کشورهای مسیحی‌نشین آفریقا و آمریکای لاتین و عقب‌ماندگی کشورهای غیرمسلمان در شرق از پک‌سو، و پیشرفت عظیم جوامع اسلامی را بین سده‌های دوم تا هفتم هجری را از دگر سو، توضیح دهند.

اما علمداری نسبت به نقش دین در عقب‌ماندگی جامعه نه‌تنها بی‌توجه نیست، بلکه آن را یکی از تکیه‌گاه‌های کتاب خود می‌داند ولی نه آن‌طور که رایج است. او نه دین بلکه ادغام دین و قدرت سیاسی (چه در شرق و چه در غرب) را یکی از عوامل مهم عقب‌ماندگی جوامع می‌شمارد. نویسنده دوره‌ی طولانی قرون وسطا را در غرب، ناشی از همین پدیده‌ی ادغام دین و قدرت سیاسی و سلطه‌ی قباوشان کلیسای کاتولیک بر جامعه می‌داند. بنابراین، او نه اسلام، بلکه دین دولتی یا دولت دینی را، عامل عقب‌ماندگی سرزمین‌های شرقی می‌شمارد که خود معلول وضعیت اقلیمی و ساختار متمرکز قدرت سیاسی (استبداد) در این سرزمین‌هاست (که در وهله‌ی نخست از اراده‌ی بشری خارج است). این‌که دو رودخانه‌ی عظیم دجله و فرات در سرزمین کنونی عراق عامل پیدایش اولین تمدن برجسته‌ی بشری در "میان دو رود" شد، یا وجود ذخایر عظیم نفت در عربستان کنونی، عامل انباشت ثروت کلان در دست حکام این کشور شد، نه ناشی از اراده‌ی بشر، بلکه تصادف تاریخی است که پی‌آمدهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی داشته و دارد. علمداری کوشیده است

تا نتایج این عوامل تاریخی را در پیدایش تمدن و پیشرفت و عقب‌ماندگی جوامع توضیح دهد.

تنظیم محتوای کتاب نیز قابل توجه است. نویسنده کتاب را از دوران اخیر و بررسی نظریه‌های توسعه آغاز کرده و سپس وجوه علل عقب‌ماندگی و پیشرفت را در سراسر تاریخ غرب و شرق بررسی می‌کند و در آخر باز به دوران اخیر برمی‌گردد. در بخش پایانی فصل اول کتاب، او به معرفی و نقد ده نظریه‌ی مختلف درباره‌ی علل عقب‌افتادگی ایران و در فصل دوم به دلایل پیدایی تمدن یکتای غرب می‌پردازد. نویسنده معتقد است که وجه برجسته و یکتای تمدن غرب در فلسفه‌ی عقلی، علم و مبادله‌ی تجاری در یونان و دموکراسی اشرافی و قانون سکولار در روم قرار دارد که هیچ‌کدام از این دو ویژگی در تمدن باستان ایران و شرق به‌وجود نیامد. نویسنده در فصل دوم کتاب ریشه‌های پیدایش این تمدن و در فصل سوم دلایل سقوط آنها به‌دست اقوام ژرمن و سرانجام چه‌گونگی تشکیل امپراتوری کلیسای کاتولیک را توضیح می‌دهد. نویسنده سپس به ایران رو می‌کند و برای توضیح دلایل عقب‌ماندگی تاریخی ایران، وضعیت زمین‌داری را در ایران تشریح می‌کند. علمداری معتقد است کلید تفاوت غرب و شرق، در مالکیت خصوصی زمین نهفته در غرب و مالکیت دولتی در شرق است. علمداری می‌نویسد: "از آنجا که پیدایش شرایط اولیه‌ی رشد در غرب حاصل اراده‌ی بشری نبود، علل اولیه‌ی عقب‌ماندگی در شرق نیز به‌طور کلی و در ایران به‌طور اخص می‌بایست خارج اراده‌ی انسانی رخ داده باشد." به‌همین دلیل او به تشریح تفاوت طبیعی شرق و غرب می‌پردازد. پس از برشمردن ویژگی‌های وضعیت زمین‌داری در ایران در فصل چهارم کتاب، در فصل پنجم به دلایل عدم رشد فنودالیسم در ایران پرداخته است. نویسنده معتقد است که عواملی خارج از اراده‌ی انسان در غرب باعث پیدایش فنودالیسم گردید که آن عوامل در ایران غایب بود. در این فصل او دلایل ادعای خود را ارایه داده است.

در فصل ششم دکتر علمداری بار دیگر به غرب برمی‌گردد و می‌کوشد تا دلایل پیدایش تمدن مدرن و در رأس آن سرمایه‌داری را در غرب توضیح دهد. نویسنده معتقد است که سرمایه‌داری موتور تمدن مدرن است که از دل مناسبات فنودالی برخاست. در پی توضیح نظری و استفاده‌ی گسترده از نوشته‌های "ماکس وبر" و "کارل مارکس" درباره‌ی چه‌گونگی پیدایش و گسترش سرمایه‌داری و نشان‌دادن وجوه اشتراک این دو نظریه‌ی کلاسیک، علمداری بار دیگر به تاریخ ایران باز می‌گردد تا دلایل عدم پیدایش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را در این جامعه توضیح دهد. در فصل هفتم توضیح می‌دهد که چرا تمدن مدرن و به‌ویژه موتور آن (سرمایه‌داری) در شرق به‌وجود نیامد. برخی به اشتباه علت این امر را استعمار می‌دانند. ضعف اصلی این نظریه این است که نمی‌تواند توضیح دهد که چرا کشوری مانند ایران که هیچ‌گاه مستعمره نبود، نتوانست به‌طور مشابه رشد کند. یا کشوری مانند ترکیه که خود امپراتوری بزرگی بود نتوانست کشورهای دیگر را مستعمره‌ی خود نماید و از غرب عقب‌ماند. در این‌جا بخش اول کتاب در ۲۶۰ برگ پایان می‌یابد.

در بخش دوم که به‌لحاظ تاریخی از مقطع ظهور اسلام آغاز می‌شود، نویسنده توجه خود را روی وجه دیگری از علل عقب‌ماندگی، یعنی ادغام دین و دولت، متمرکز می‌کند. فصل هشتم با پرسش زیر که "آیا اسلام عامل عقب‌ماندگی جامعه بوده است؟" آغاز می‌شود. در این فصل نویسنده شرایط جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ظهور دین اسلام را توضیح می‌دهد. در این بخش علمداری نظریه‌ی "اسلام عامل عقب‌ماندگی است" را به چالش می‌کشد. او نشان می‌دهد که برخلاف تصور برخی صاحب‌نظران و دیدگاه عمومی، اسلام نه‌تنها عامل عقب‌ماندگی ایران نیست بلکه در دوره‌ای (دوره‌ی کشاورزی) به‌عنوان سرپلی میان چند تمدن برجسته‌ی آن‌زمان، (در پی‌اشغال سرزمین‌های آنها توسط اعراب) باعث پیدایش تمدن بسیار بزرگی شد که منطقه‌ی وسیعی از غرب آفریقا تا مرز چین را در حیطه‌ی خود درآورد. این دوره مصادف شد با سلطه‌ی کلیسای مسیحی در غرب و عقب‌ماندن آنها از تمدن شرق. این نکته خود نشان می‌دهد که نه صرف غلبه‌ی اسلام باعث عقب‌ماندن شرق، و نه غلبه‌ی مسیحیت باعث پیشرفت غرب شد؛ بنابراین عوامل و موانع پیشرفت را باید در جای دیگر جست‌وجو کرد.

فصل نهم، دلایل دست‌یافتن اعراب بر ایران و پذیرش دین جدید

توسط ایرانیان را توضیح می‌دهد. این دگرگونی‌ها سبب رشد اندیشه‌ی نو میان مسلمانان گردید. فصل دهم کتاب علل رشد و افول اندیشه‌ی نو، از جمله تفکر عقلانی معتزله در برابر اشاعره و سپس نقش خلفای اموی و عباسی در این رابطه و سر آخر نقش ترکان آسیای میانه و حمله و سلطه‌ی مغول را در ایران تشریح می‌کند. در فصل یازدهم دکتر علمداری توضیح می‌دهد که چرا تفکر عقلانی معتزله، یعنی خردگرایی اسلامی، از آغاز محکوم به شکست بود. با شکست معتزله و نقشی که برخی فلاسفه‌ی اسلامی مانند "امام محمد غزالی" در پس‌زدن فلسفه و استدلال منطقی ایفا کردند، فلسفه در ایران جای خود را به عرفان سپرد. فصل دوازدهم اما از ویژگی دیگری برخوردار است. زیرا در این فصل نویسنده ضمن توضیح رابطه‌ی علم و توسعه‌ی جامعه، نظریه‌ی دکتر صادق زیباکلام، در کتاب مهم و شناخته‌شده‌ی ایشان با عنوان "ما چه‌گونه ما شدیم"، که هسته‌ی مرکزی دلایل عقب‌ماندگی ایران را افول علم دانسته است، به‌طور مشروح به نقد می‌کشد. دکتر علمداری توضیح می‌دهد که ایران از قرن ۱۶ به بعد از غرب عقب‌ماند و این زمانی است که رشد و توسعه در غرب با پیدایش سرمایه‌داری شدت گرفت. آنچه سرمایه‌داری را به‌وجود آورد علم نبود، بلکه علم عامل رشد و گسترش آن شد. زیرا سرمایه‌داری، برخلاف مناسبات عصر کشاورزی، سخت به علم نیاز داشت و دارد؛ یعنی زمانی‌که علم گسترش یافت به‌طور منطقی نمی‌توانست افول یابد و به‌طور تاریخی نیز چنین نشد. علمی که موجب رشد مناسبات سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی شد در سده‌های هفدهم به بعد به‌وجود آمد و شرق در این دوران به علم مشابه غرب دست نیافت تا آن‌که اندک‌اندک شرق با برقراری رابطه با غرب علوم جدید را از آن‌ها فرا گرفت، ولی هیچ‌گاه نتوانست به‌پای آن برسد. نویسنده توضیح می‌دهد که این رابطه‌ی وارونه، یعنی از شرق به غرب، نبوده است. ایران هیچ‌گاه به این مرحله گام ننهاده بود که افول علم سبب عقب‌ماندگی آن شود. ادامه‌ی اقتصاد کشاورزی در ایران، برخلاف غرب، نیازمند علم و تحقیقات علمی نبود.

فصل سیزدهم، به دوره‌بندی تاریخ اسلام پرداخته است. نویسنده با نگاهی منصفانه نشان داده است که از زمان ظهور اسلام و حمله‌ی اعراب به سرزمین‌های دیگر، اسلام مراحل‌ی را طی کرده است که آمیزه‌ای از اصول اسلامی و فرهنگ این جوامع است. این تحولات نه به دست اعراب مهاجم، بلکه به همت مردمان این سرزمین‌ها ساخته و پرداخته شد. اسلام را در ایران نه عرب‌ها، بلکه ایرانی‌ها ساختند و گسترش دادند. همان‌طور که در مصر و الجزایر و اندونزی این حرکت توسط مردمان آن‌جا صورت پذیرفت؛ یعنی برای پذیرش اسلام در این مناطق، اعراب نمی‌توانستند ۱۴۰۰ سال بی‌وقفه شمشیر بکشند. همین ترکیب به تنوع تفسیرهای مختلف و ضدونقیض از اسلام کمک کرده است. دکتر علمداری نشان داده است که اسلامی که در شبه‌جزیره‌ی عربستان همراه با قهر و خشونت رشد کرد، با اسلامی که در اندونزی توسط تجار به آن‌جا برده شد یکسان نیست. به‌طور مثال پوشش زنان مسلمان در عربستان ناشی از فرهنگ آن‌ها طوری است که هیچ قسمتی از بدن‌شان دیده نمی‌شود و در ترکیه و ایران به‌گونه‌ای دیگر است، اما در بنگلادش نیمی از بدن زنان عریان است. با این حال همه‌ی آن‌ها خود را مسلمان می‌نامند! به‌عبارت دیگر نویسنده برآن است تا نشان‌دهد دین پدیده‌ای است که در مناسبات اجتماعی ساخته و پرداخته می‌شود، نه برعکس؛ و عقب‌ماندگی و پیشرفت، پدیده‌ای مرکب است و دین بخشی از آن!؛ چنان‌چه می‌بینیم که امروز با تحول جامعه‌ی ایران، تفسیر نو و متناسب زمان از دین که منطبق با نیازمندی‌های جامعه باشد، پیدا شده است. در دنیای مسیحیت نیز کشیش هم جنس‌گرا در درون کلیسا جا باز می‌کند... سرآخر، کتاب با منابع و مأخذ، راهنمای موضوع‌ها و راهنمای نام‌ها خاتمه می‌یابد.